



نیشدارو

مروری شتابزده برگزیده‌های حافظ درزمینه
"دارو" و "درمان"

مدخل:

یا رب کجاست محرم "رازی" که یک زمان دل شرح آن دهد که چه دید و چه شنید محققین و حافظ‌شناسان بسیاری طی سالها و قرون از زوایای متفاوتی بر منشور شعر حافظ و روزگار خواجه نظر افکنده‌اند. یکی سیر اختران را در دیوان حافظ پی گرفته، بزرگوار دیگری پی جوی موسیقی در کلام او شده، سومی به تفسیر نشسته و... راوی نیک میدانند که عرصه "سیمرغ" شعر پارسی، جولانگه مگسی ناتوان چنو نیست، اما جسارتا " و از آنجا که تاکنون کسی از زاویه‌ای " داروشناسانه" بر دیوان خواجه و روزگار او نگریسته بود بخود جرأت داد که از چنان منظری، مروری طنزآلود بر شعر او داشته باشد. حافظ بزرگتر و بزرگوارتر از آنستکه از این جسارت راوی برنجد. امید است که حافظ‌دوستان نیز این گستاخی را بر حقیر ببخشایند.

من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی ارادت، چنان بخوان که تو دانی

"کمبود" را مرور میکنیم که:
از هر زبان که میشنوم نامکرر است

* * * * *

خواجه بارها از کمبود امکانات درمانی و طبیب
شکوه نموده است. راوی دلیل این امر را از

۱- فرهنگ واژه‌نمای حافظ به انضمام:

فرهنگه بسامدی. فراهم آورنده:

دکتر مهین دخت صدیقیان - انتشارات

امیرکبیر ۱۳۶۶

۲- همانجا

راوی جسته و گریخته میدانست که در عصر
خواجه هم مشکلات "دارو"، "درمان"، "کمبود
طبیب" و... وجود داشته است، اما
هنگامیکه با این قصد بر دیوان او نگریست
و پیگیر مسئله شد بر او روشن گردید که در
دیوان خواجه ۱۶ بار به "دوا" (دارو) و ۹
بار به "درمان" اشاره شده است (۱)، اما شگفت
آنکه کثرت تکرار "درد" در دیوان حافظ سر
به ۵۸ مورد میزند (۲) که همین امر مبین کثرت
"درد" و کمبود "دوا" یا سایر روشهای درمانی
مرسوم روزگار بوده است پس حدیث کهنه:

یکی از پاسخهای روابط عمومی وزارت حفظ-
الصحه استنباط نموده که در دیوان شاعر نیز
مسطور است:

ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست
معلوم میشود که روابط عمومی مذکور ادعای
حافظ را در مورد کثرت درد و قلت طیب
مردود دانسته و طبق قانون مطبوعات آن
روزگار، ویرا مجبور نموده که در همان صفحه
دیوان و با همان حروف پاسخ مذکور را درج
نماید. حالا وقتیکه میخوانیم که "درد"
نیست و "طیب" هست و از سوی دیگر خواجه
در دیوانش در ۵۸ مورد از "درد" سخن میگوید
لابد باید سراغ غرض و مرضی در شاعر رفت!!
و موجبات این جوسازی!! را پیدا کرد.

راوی تصور کرد که احتمالاً "باید صابون مسئله
"دارو" و "درمان" به تن شاعر خورده باشد،
پس بدنبال این سرخ به جستجوی وضعیت
سلامتی شاعر رفت... و ابهامات زیر بر
او روشن گردید: مثل اینکه علیرغم ادعای
"طیب هست" روابط عمومی مذکور، خواجه
در یکی از روزهای آخر عمر احساس کسالت
میکند، لابد چون هم "مرض" داشته و هم
"غرض"، بجای مراجعه به "طیب"، به
داروخانه سرگذر میروود که با مسئول فنی
آن بنام "الغیث" (۳) الفتی دیرینه داشته.
سلامی و علیکی و بعد مشکل را مطرح میکند
که فلانی...

تو که کیمیا فروشی نظری به "قلب" ما کن
دکتر "الغیث" نبض و فشار خون خواجه را

۳- استاد باستانی پاریزی احتمالاً "میتوانند
ریشه‌ها یا شاخه‌های "الغیث" فوق‌الذکر را
در میان بعضی الجزایریهای!! مقیم کرمان!!
شناسائی فرمایند.

میگیرد، نگاهی هم به "زبان" حافظ میاندازد،
خواجه گوئی نشانه‌های نگرانی را در چشمان
پار دیرین ملاحظه میکند، چون میپرسد:
"درد ما را نیست درمان؟ الغیث!!"
"الغیث" که توی رودریاستی گیر کرده
میگوید: "اولاً" که چیزی نیست ثانیاً "من اگر
نتوانم داروی شما را پیدا کنم که برای لای
جرز خوبم، فقط حضرتعالی یک امشب را به
بنده مهلت بدهید تا تدبیری بیاندیشم.
فردا صبح خواجه سری به دکه "الغیث"
میزند و میشوند که "الغیث" با گوشهای خودش
از مسئول روابط عمومی حفظ‌الصحه، ولایت
یعنی "هاتف" شنیده که "محموله داروهای
حیاتی" در راهست و برای تأکید اضافه میکند
که...

حافظ بیا که "هاتف" غیبیم به مژده گفت

با "درد" صبر کن که "دوا" میفرستم

خواجه که از این پاسخهای ژنریک و مشابه!!
روابطهای عمومی زیاد شنیده به "الغیث"
میگوید که اینرا باور ندارد و نباید داروی
او در محموله مذکور باشد:

ما را که "درد" عشق و بلای خمار کشت

یا "وصل دوست" (۴) یا "می صافی" (۵) دوا کند
پس چه کنیم؟ دو دوست لختی میاندیشند
سپس تصمیم میگیرند برای تأیید مسئله سری
به "نایاب خانه" روزگار خودشان بزنند. مراجعه
همان و تأیید نظر خواجه همان، چرا که دو
قلم داروی ذکر شده در بیت فوق یعنی
(V-D) یا (M-S) که حافظ بدانها نیاز
دارد حتی هنوز سفارش هم داده نشده است.

* * * * *

۴- با علامت اختصاری (V-D)

۵- با علامت اختصاری (M-S)

مدتی از این قضیه میگذرد، ظاهراً "حافظ به توصیه دوستانش به مصرف داروهای سنتی و خانگی میپردازد، اما چون وضعیت توفیری پیدا نمیکند میگوید که . . .
 قند آمیخته با گل نه علاج "دل" ماست
 بو، سه‌ای چند درآمیز به دُش نامی چند



تفسیر دارو شناسانه این بیت مفصل است اولاً "روشن میسازد که خواجه گرفتار ضعف "دل" یا عبارت امروزی نارسائی قلبی!! بوده است. ثانیاً " داروی تجویز شده یعنی Bu - 3 (یا همانگونه که در کتب قدیمی مندرج است B3) از خانواده ویتامینهای ب- کمپلکس (باداروئی بنام دُش یا Dutch) که بزبان سومری معادل ویتامین D3 بوده است) بنا بر مطالب مندرج در کتاب قدیمی و معتبر "الحقایق والمقیاسات" (۶) ناسازگاری

۶- قرن‌ها بعد کریستف کلمب یک نسخه از تذکره مذکور را با خود با آمریکا میبرد که چند صد سال بعد ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان Facts & Comparisons در آن کشور انتشار مییابد. !!!

و به بیان امروزی Drug Intraction داشته است. کتاب فوق مخلوط B3+D3 را که تحت نام D-Complex مصرف میشده از نظر فراهمی زیستی!!! (۷) فاقد ارزش شناخته‌است، از اینرو به حافظ میگویند که الحدر!! مباد که بطور توأمان از دو داروی گفته شده فوق استفاده نماید. حافظ ناگزیر خودش به مطالعه میپردازد تا داروی مناسبتری برای نارسائی قلبش پیدا کند که ظاهراً "موفق میشود و در مصراع‌ی از کاردیوتونیک انتخابی خودش بدین گونه نام میبرد:

علاج "ضعف دل" ما "کرشمه ساقی" است بعضی محققین بر این باورند که "کرشمه" مذکور نام تجارته یکی از فرآورده‌های دیزیتال و ساخت کارخانه‌ای بنام "الساقی" بوده است که علامت اختصاری یک واحد تجارت دارو بنام (سازمان ابتیاع قرصهای یادگاری!! = ساقی) بوده است. البته راوی موفق نشد چگونگی استفاده و در حقیقت اشکال داروئی فرآورده نامبرده را در جایی پیدا کند اما ملاحظه کرد که در بعضی کتب قدیمی تر، به روش درمانی خاصی بنام "کرشمه تریابی" یا "اطوار درمانی" اشاره شده است.
 از آنجا که خواجه به پیدا شدن ایندارو هم زیاد امیدوار نبوده احتیاطاً "از داروی مشابه!! آن نیز ذکری به میان میآورد:

علاج "ضعف دل" ما به "لب" حواله کن داروی اخیر که از ترکیب حروف اول لعاب - بهدانه!! (ل ب ب) تشکیل شده در آن روزگار برای "ضعف دل" تجویز میشده است. خواجه شخصاً" به تأثیرات مثبت این نوع درمان

۷- یعنی فراهم کردن آن برای زیستن!! مقدور نیست!!

باور دارد اما یاران همدلش توصیه میکنند که چون کار از محکم کاری عیب نمیکند بد نیست خواهه نزد یکی از طبیبان روزگار خود برود. خواهه در برابر اصرار یاران میپذیرد و در روز مشخصی نزد طبیب مشرف میشود. نبضی و معاینه‌ای و تأملی طبیب ظاهراً هیچ نشانه غیر معمولی را در نمی‌یابد میگوید . . .

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند

طبیب اعتقاد دارد که عارضه شاعر بایستی عصبی باشد و لاغیر، اما حافظ که از درد قلبی در عذاب بوده برمیخروشد که با سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت و با توضیح اینکه قلبش تیر میکشد و تا نوک انگشتان دست چپش سیر میکند میگوید :

سینه مالامال "درد" است ای دریغا "مرهمی"!!
داروشناسان با مطالعه همین یک بیت براحتی دریافته‌اند که در آن روزگار از پمادی احتمالاً "شبهه پماد TNG برای تسکین دردهای پشت جناغ سینه استفاده میشده است . . . ! ! ! بهر حال طبیب روی موافقی نسبت به حافظ نشان نمیدهد و حتی او را متهم به مداخله در علم طب میکند، حافظ مینالد :

در دم نهفته به ز طبیبان مدعی

باشد که از خزانه غیبش دوا کنند

اینرا میگوید و به حالت قهر محکمه طبیب را ترک میکند. مدتی دیگر را با درد مدارا میکند، سعی میکند بخود بقبولاند که مشکلی ندارد و هر چه هست زائیده پندار است و خیال، اما چنین نیست. بیماری گریبان او را رها نمیکند، از ناچاری دوباره یاران مشفق را به رای زنی میخواند و میگوید :

دل بیمار شد از دست رفیقان مددی

تا طبیبش به سر آریم و دوائی بکنیم

یاران اینبار نزد طبیب پرآوازه دیگری میروند که به دلیل قرار گرفتن محکمه‌اش بر سر راه شیراز به اصفهان به "طبیب راه‌نسس"!! معروف شده است. سرش خیلی طولوع است و کار و بارش سکه، حافظ با این امر موافق نیست و معتقد است که :

طبیب راه‌نشین درد عشق نشانسد

اما چاره‌ای نیست، بهر قیمتی شده او را بر بالین شاعر می‌آورند. معاینه‌ای دقیق انجام میدهد و اعلام میدارد که :

درد عشق است و جگرسوز دوائی دارد

یعنی برای یک بیمار قلبی داروئی هیپاتوتوکسیک!! تجویز مینماید. خواهه اما با توجه به عوارض کبدی دارو پاسخ میدهد که آخه دوستان عزیز : **کجا گویم که با این درد جانسوز**

طبیبم قصد جان ناتوان کرد
پزشک راه‌نشین دلگیر میشود، به اطرافیان حافظ هشدار میدهد که مسئولیت چنین بیماری را نمیپذیرد، زیرا ایشان یعنی حافظ :

اگر دربند درمانند در مانند !!!

در را بهم میکوبد و میرود. حافظ با خویش زمزمه میکند :

فکر بهبود خود ایدل ز دری دیگر کن

درد عاشق نشود به، به مداوای طبیب

* * * * *

با سر خوردن از اطباء رسمی و حرفه‌ای، حافظ به "خود - درمانی" میپردازد. برای خودش نسخه‌ای به شرح زیر مینویسد و به دوستانش میگوید که برای او دو سه مثقال "دهان یار" پیدا کنند :

"دهان یار" که درمان درد حافظ داشت

قاعدتاً "این نام تجارتنی داروئی بوده که در بعضی از تذکرة‌های طب قدیم یونان از

آن باختصار و با نشانه "D - Y" یاد شده است. راوی برای کسب اطلاعات بیشتر در باره خواص دارویی D-Y و عوارض ناخواسته آن به فارماکوپه‌های عصر حافظ رجوع نمود ولی هرچه بیشتر جست‌وجو یافت اما یقین حاصل کرد که داروی مذکور (D-Y) مطمئناً در شمار اقلام OTC نبوده و تهیه آن نیاز به نسخه‌های ویژه‌ای داشته‌است !!! بهر حال بنا بر دلایلی دوستان حافظ‌از او می‌خواهند که کوتاه بیاید و براین مداوای خاص و پردرد سر اصرار نرزد. اما او دوپارا در یک کفش کرده می‌گوید:

تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است با هزار مرارت شاخه نبات را بر بالین خواجه حاضر میکنند بلکه سبب تشفی دل دردمند او گردد، خواجه مینالد:

مرا میبینی و در دم، زیادت میکنی دردم ترا میبینم و میلم، زیادت میشود هر دم به سامانم نمی‌پرسی، نمیدانم چه سر داری به درمانم نمی‌کوشی، نمیدانی مگر دردم !!! شاخه نبات سر به زیر میافکند، خواجه ادامه میدهد:

شدرهزن "سلامت" زلف تو، وین عجب نیست
گر راهزن تو باشی، صد کاروان توان زد

* * * * *

مدتی میگذرد. به سال ۷۹۲ هجری نزدیک میشویم، بیماری خواجه روبه‌وخامت میگذارد این زمزمه هر روزه اوست که:

عیسی دمی کجاست که احیاء ما کند

دیگر بار یاران همدل به رای زنی می‌نشینند و بعنوان واپسین چاره تصمیم میگیرند که خواجه را به دست جراح بسپارند. موضوع باطلاع حافظ رسانیده میشود اما او برمیآشوبد که:

محتاج جنگ نیست برادر "نمیکنم"
اما وقتی علت مخالفت او را با عمل کردن
جويا میشوند درمیابند که خواجه نگران هزینه
عمل جراحی است چون میفرماید، برادران،
عزیزان توجه کنید که:

هر عمل "خرجی" (۸) و هر کرده جزائی دارد
دوستان وقتی باین گفته نمی‌نهند. نزد
محربتین و راستین ترین جراح ولایت میروند،



او عمل را بلا مانع میداند اما اعلام میدارد که تا فلان تاریخ بایستی فلان مبلغ به حساب در "گردش" او واریز گردد تا او تیغ به کف گیرد !!! حافظ وقتی رقم درخواستی را میشود آه سردی از دل گرم اما بیمار میکشد. میگوید

۸- در بعضی نسخ "ارجی" آمده است.

از این حضرت والا بپرسید که مگر :
عملت چیست که مزدش تو چنان (۹) میخواهی
بعد روبه دوستانش میکند ، میگوید : ببینید ،
پول کجاست ؟ من پول تحدید چاپ یکی از
نسخه‌های کتابم را ندارم و این با انصاف
با هر "نسخه" که مینویسد یا هر "عملی" که
میکند میتواند همه نسخه‌های خطی و نادر
مرا بخرد و آتش بزند !!! ... یاران ... عزیزان ...
مبادا فرزندانان را به طریقی جز این رهنمون
شوید

بفرستیدشان دنبال علم الایدان، طب بخوانند
از هر نوعش که شد فرقی نمیکند: ملی، دولتی،
آزاد، کوبنی، تیغی، سوزنی... چونکه:
گر این "عمل" بکنی خاک، زر توانی کرد!!!
بهر حال اثاث‌البیت مختصر شاعر به حراج
گذاشته میشود. کتب خطی او فروخته میشود،
برای خرید "دلق" حافظ رقابتی سخت میان
نمایندگان کلکسیونرهای البسه شعرا!!! (۱۵)
در میگیرد خود حافظ اشاره‌ای باین امر دارد:
به "می" بفروش "دلق" ما، که بیش از این
نمی "ارز" د

این بیت از معدود ابیات اقتصادی حافظ
است که در آن صحبت فروش "دلق" یا پشمینه
دستباف!! حافظ است آنهم نه به پول ولایت
که به "ارز". ملاحظه میکنید که مسئله "ارز"
هم به شعر شاعر شیراز "درز" کرده است.
از آن گذشته معنی واقعی و نه مجازی "می"

۹- در بعضی نسخ آمده: عملت چیست که
مزدش دو جهان میخواهی

ه (۱- اخیراً) یکی از معروفترین کلکسیونرهای
جهان در این مورد تنها از یک گمبود در
مجموعه‌اش نالیده بود: مجموعه من کم و
کسری ندارد غیر از لباس باباطاهر عریان!!

است که در حقیقت برگرفته از حرف اول دو
"ارز" پرآوازه یعنی مارک و بین می‌باشد و
نشاندهنده نوعی سیدارزی!! برای پاره‌ای
از معاملات در عصر حافظ بوده است. از اینها
گذشته "خرقه" و "دفتر" شاعر نیز به گرو
نهاده میشود. چنانچه منقول است از استاد
شجریان که ایشان به نقل از ابرمرد شعر همه
روزگاران این ملک آواز در داد که:

"خرقه" جائی گرو "باده" و "دفتر" جائی
که در اینجانب شاعر برای حفظ ظاهر و لایوشانی
مسئله عمل به استعاره و مجاز از آن به "باده"!!!
یاد میکند اما با همه اینها پول هنوز کفایت
هزینه عمل را نمیکند. ناگزیر دیوان حافظ
چاپ یونسکو!!! در عصر خود حافظ!! پیش
فروش میشود!! البته قیمت چنان گزاف است که
تنها کلکسیون داران و حافظ بازان وارد میدان
میشوند و دلسوختگان و دلباختگان حافظ
حسرت میخورند و آهمای دودی!! میکشند.
بالاخره پول فراهم میشود و جراح پرآوازه
آماده میگردد تا بزودی عمل را به سرانجام
رساند، اما لختی پیش از او پیک اجل پیغامی
فوری به گوش جان حافظ خوانده و... او
دیگر نیازی به این تمهیدات ندارد. سال
۷۹۲ هجری است. بر بالین شاعر این بیت
یافته میشود بر پاره کاغذی:

خواهم که پیش میرمت ای بیوفا طیب

بیمار باز پرس که در انتظارم

محمد گلندام شاگرد و یار نزدیک او و جامع
اشعار حافظ بر حاشیه این واپسین یادگار
استاد بیتی از خود او اضافه میکند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

* * * * *